

از هرگونه مبارزه اجتماعی (و نه تنها بدور از مبارزات طبقاتی مشخص بلکه حتی بدور از مبارزات دموکراتیک) و بدون آموزش از دیگران صرفاً بخاطر ضد امپریالیستی و ضد رژیم بودنی آکسیونهاشان و بیمن "خلوص" خود به کشف و شهود کمونیسم نائل آمده‌اند. جالب اینجاست که اینان بقدری به دینامیسم درونی رئالیسم معتقد بوده و معتقد باقی مانده‌اند که با هرگونه سؤال و پیشنهاد منی بر اینگونه پاره‌ای از احاد تغییر ایدئولوژیک آنها میتواند از طریق آموختن از دیگران، از مارکسیستهای که بدرون سازمان پذیرفته شده‌اند^(۱) و یا مارکسیستهای خارج سازمان وارد شده باشد بشدت و خشونت‌زائد الوصف روبرو میشوند. این توضیح از طرف ما، از طرف سازمان حرکیهای فدائی خلق (سرمقاله نبرد خلق شماره ۶)، و پاره‌ای از سازمانهای خارج کشور برای تبیین تغییراندولوژی آنها داده شد ولی هر بار با برخورد دشنام‌آمیز معاهدین منی بر اینکه گویا عده‌ای مسئله "نفوذ" ایدئولوژی مارکسیستی از خارج بداخل سازمان را مطرح میکنند (! !) روبرو گشت. آنها به‌بجوجه حتی حاضر به شنیدن این پیشنهاد نبودند و نیستند که ممکن است چیزی بیش از اتودینامیسم (!) رئالیستی موجب این جهش ایدئولوژیک تحمیرانگیز شده باشد. ایدئولوژی

۱- همانطور که اشاره رفته است معاهدین که به برتری ایدئولوژی خود ایمان داشتند از پذیرفتن معتقدین ایدئولوژیهای دیگر بدرون سازمان خود داری نمیکردند چون معتقد بودند که افراد جدید صرفنظر از اعتقاد اولیه، بشرط داشتن خلوص میتوانند بسزوی به رئالیسم برسند. بر مبنای این اعتقاد بود که آنها در موارد مکرر گروه‌های کوچک مارکسیستی با سطح درک نازل را درون خود حل و جذب میکردند و در موارد متعدد دیگر طیرغم خواست این گروه‌ها در مرتبط شدن با چریکهای فدائی در ایجاد این ارتباط اشکال تراشی کردند. این مسئله موجب بروز برخورد های شدیدی بین دو سازمان شد.

خودمان بود و خودمان بتنهائی تکاملش دادیم.

بهرحال این تناسخ و پیا زایش در آل بود ماتریالیسم مکانیکی (ماتریالیسم بورژوازی) از بطن رئالیسم و با پرجمداری همان عناصر خورده بورژوازی را دیکال، تمام نشانه‌ها و صفات مشخصه رنگ آمیزیهای دیگر همین بینش را که در ایران و سایر نقاط جهان، تحت شرایطی بظاهر متفاوت ولی اساسا مشابه، ایجاد شده بود در ناصیه خود دارد. این بینش که در طول تاریخ هر زمان که مبارزات اصیل پرولتاریا دچار رکود شد، خود را جانشین آن قلمداد کرده است، به بارزترین شکلی در شوروی، در اواسط دهه ۲۰ قرن حاضر، ابتدا بتدریج و سپس با گامهای غول آسا، سلطه شوم خود را گسترده و در قامت استالینیسم شناسائی تاریخی یافت. احاد اساسی این بینش در عرصه تفکر و در عمل، امروز برای بسیاری از کمونیست‌ها شناخته شده است. ما به پاره‌ای از اجزاء این بینش طی یک سلسله برخورد های نظری با سازمان چریکهای فدائی خلق اشاره کرده‌ایم (مجموعه استالینیسم). در اینجا ما تکیه خود را نه صرفا بر نظر، بلکه بر شیوه کار درون سازمانی و خارج از سازمانی این بینش ایدئولوژیک مجاهدین، بعنوان نمونه برجسته شیوه کار

۱- نکته پیداست که اعتقاد به مارکسیسم صرفا در زمان درگیری مستقیم در جنبش طبقاتی کارگران بدست نمی‌آید و میتواند مقدم به آن باشد. بسیاری از کمونیستها مبانی اساسی اعتقاد خود را در شرکت در جنبش کارگران فرا نگرفته‌اند بلکه در مطالعه و تجربه، فراگرفتن از دیگر کمونیست‌ها و شرکت در انواع دیگر مبارزات اجتماعی، مانند مبارزات سیاسی و موکراتیکی کهده‌های از کمونیست‌ها را دربر داشته باشد. باین ایدئولوژی اعتقاد یافته و سپس در جهت تحقق آن به مبارزات طبقاتی کارگران سمت‌گیری کرده‌اند. بسیاری از کمونیستهای داخل و خارج ایران از این پروسه گذشته‌اند یا در جریان این پروسه قرار دارند. ما نیز از این جمله‌ایم. اما مجاهدین به اینها همه نه نیاز و نه اعتقاد داشته‌اند. رئالیست‌ها به تنهائی بدور از هرگونه مبارزه اجتماعی، از خود "انتقاد" کرده و رئالیسم را به حد مارکسیسم تکامل داده‌اند! آنها نه در سطح یک‌پاد و یا چند عنصر، بلکه در سطح "سازمان".

خرده بورژوازی قهار میگذاریم و تفاوت‌های اساسی آنها را با شیوه عمل آنها در گذشته - قبل از آنکه "تعالی ایدئولوژیک" نائل آیند - نشان میدهم.

* * *

تجارب ما

گروه ما در ابتدا متشکل از عناصری بود که در پروسه رادیکالیزه و کمونیستی شدن جریانهای کوچکی در درون سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور بوجود آمده بودند. این جریانها در طول مبارزاتی که عمدتاً در ابتدا محدود به فعالیت در ماکراتیک و سپس فعالیت ترویجی و تبلیغی کمونیستی تحت تاثیر و تجربه آموزی از مبارزات کارگری و کمونیستی جهان و آموزش از کمونیستها و مطالعه و مبارزه بود، گرایش کمونیستی پیدا کرده بودند. این مجموعه اولین حرکت مشخص خود را در جهت ایران با کار مشخص در خاورمیانه آغاز کرد. تاریخچه مفصل فعالیتهای چند ساله و گسترده ما در منطقه، تماس و کار با زحمتکشان ایرانی مهاجر، تماس و کار با عناصر و گروههای ایرانی در خاورمیانه . . . هنگامیکه مسائل امنیتی اجازه دهد منتشر خواهد شد. اشاراتی به روابط گذشته و نقد بر آنها (نکاتی درباره پروسه تماس) جداگانه منتشر شده است. در این نوشته مختصر ماتکیسه اساسی را بر تجارب خود با سازمان مجاهدین میگذاریم. تجاربی که در طول سالها تماس و همکاری بوجود آمده و نه تنها گسترده بلکه در مواردی منحصر بفرد بوده است و بنابر این اطلاع مبارزین از آنها ضروری بوده و میتواند موجب تعمق و تنبّه شود. مطالب این نوشته بصورت مشخص و بنحوی که در پروسه واقعی جریان داشته ارائه میشود و نه تحت عبارات "ده سال مبارزه مخفی"، چهار سال مبارزه مسلحانه . . . و نظائر آن. معیناً بدلائل واضح بسیاری از مسائل را ناگفته باقی خواهیم گذاشت چون مطمئن نیستیم که رژیم از آنها

مطلع است یا نه . اما این خود داری از نظر کیفی تغییری در ماهیت امر تعید هده،
بدین معنی که بقدر کافی تجربه قابل انتقال در دسترس است و کسانی که مایل
به توجه باشند کمبود فاکت نخواهند داشت .



فعالیت های علمی ما در منطقه بعنوان " عناصر کمونیست عضو جبهه (۱) در سال ۴۹ شروع شد. ما در تماس های اولیه خود با افراد گروه های مختلف، در عین حال که اعتقادات ایدئولوژیک کمونیستی شخصی خود را بیان می داشتیم، مسئله وجود گروه متشکل را بیان نمی کردیم چون از همان زمان مسئله اعلام سازمان را موکول به فراهم شدن شرایطی می کردیم که اولاً انسجام سازمانی مناسب یافته و ثانیاً کار مشخص را در رابطه با پیوند با طبقه کارگر ولو در حد بسیار جزئی - شروع کرده باشیم. بنابراین طبیعتاً با تصمیم به عدم اعلام وجود، مسئله وجود گروه را بکسی ابراز نمی کردیم خاصه آنکه چنین ابرازاتی می توانست وسیعاً پخش شود و از نظر امنیتی نیز ما را دچار عوارضی کند. لهذا ما از نظر دیگران عناصر کمونیست درون جبهه ملی بودیم و نه اعضاء یک گروه کمونیستی که در جبهه ملی فعالیت می کرد. تنها در ارتباطاتی که از نظر امنیتی کاملاً مورد اعتماد بوده و همچنین شناخت بیشتر ما آنها از هم ضروری بود، علاوه بر اطلاعات فوق وجود گروه نیز اطلاع داده شد.

ما معتقد بودیم که بین اعتقاد به کمونیسم بعنوان تنها راه رهایی بشر، و پراتیک مشخص کمونیستی بصورت کار مشخص جهت پیوند با طبقه و در طبقه، فاصله عظیمی است که ما هنوز پیر نکرده ایم. کار ما با کارگران و زحمتکشان مهاجر نیز اساساً خصلت کار در طبقه و شرکت در مبارزات آنان را نداشته بلکه بصورت کار با عناصر کارگر - در خارج طبقه - بود. (۲)

بهر حال اولین تماس ما با اعضاء مجاهدین در تاریخ آبان ۴۹ شروع شد. در این تاریخ یک هواپیمای ایرانی که از دوی عازم ایران بود تا زندانی ایرانی را تحویل دهد در مسیر خود توسط سه نفر دیگر از رفقای ای

۱- مابه عطل باقی ماندن در کادر جبهه، دلائل زمانی و نیز ایرادات بینشی خود، در نوشته های جداگانه اشاره کرده ایم.

۲- همانطور که قبلاً گفتیم تجارب خود در این زمینه را در فرصتی دیگر ارائه خواهیم داد. کار در طبقه بمعنای شرکت در انواع مبارزات طبقاتی کارگران است و نه تماس با عناصر کارگر.

زندانیان منحرف شد و به بغداد آورده شد بعد از دیدار اولیه در فرودگاه، تماس ما با آنها در زندان منحرف به آشنائی کمی بیشتر شد. آنها در آن زمان مسئله وجود سازمان خود را کتمان میکردند و خود را صرفاً « ایرانی ضد رژیم و ضد صهیونیسم معرفی مینمودند و ما نیز بهمین صورت بحثهای کلی کرده و خود را صرفاً اعضا « جبهه ملی صحرایی کردیم. در این تماس محدود هیچگونه بحث حول مسائل عقیدتی خارج از چهار چوب فوق صورت نگرفت و کوشش آنان و ما صرفاً بر رهائی آنها از زندان متمرکز بود. رهائی و نگرانی از زندان و رفتن آنها به لبنان، برای مدت کوتاهی - تا زمان دستگیری و متن از رفقای آنها هنگام حمل اسلحه بایران، در فرودگاه لبنان - ارتباط ما را قطع کرد. دستگیری این دو نفر حدس قبلی ما را مبنی بر این که این عده صرفاً عناصر پراکنده ضد رژیم نیستند و قاعدتاً تشکیلات دارند، تأیید کرد. کوشش ما برای تماس مجدد و همکاری برای نجات دو نفر از زندان سرآغاز روابط رسمی ما با آنان بود. ما پس از آگاهی از موجودیت سازمان یافته آنان، مسائل اعتقادی و گرایش ایدئولوژیک و نمای کلی برنامه کار خود را با آنان در میان گذاشتیم. ولی هنوز از وجود گروه سخنی بعیان نیاوردیم. از میان رابطین اولیه آنها با ما، از رفیق رسول مشکین قام (که جزء « نفر اولیه بود) میتوان نام برد که بزودی بایران رفت. پس از آن رفقای دیگری رابط شدند.^(۱)

آگاهی مجاهدین از اعتقادات ایدئولوژیک ما، موجب شناخت بیشتر آنان از ما و برعکس شناخت کمتر ما از ایدئولوژی آنها شد زیرا آنها نیز از این پس خود را بعنوان معتقدین به « ایدئولوژی علمی » بما معرفی کردند و این نوع معرفی باعث اشتباه ما شد. ما ایدئولوژی علمی دیگری بجز کمونیسم

۱- ذکر این مسئله از نظر توضیح یکی از نکات تمایز بین دوران اول و دوم سازمان مجاهدین اهمیت دارد.

نمیشناختیم و خود بخود تصور کردیم که آنان نیز کمونیستند. اجتناب آنان از درگیری در بحث را نیز بحساب درگیری در کارهای روز مره بحد زیاده تصور میکردیم چون در همین زمان بود که ضربات اولیه به آنان در ایران وارد آمده بود وکل موجودیت سازمانی آنها در معرض خطر جدی قرار گرفته بود. بهر حال تفاهم یا تغافل ما مدت زیادی بطول نینجامید زیرا بالاخره در بهمن ۱۳۵۰ متن اولین اعلامیه اعلام وجود سازمانی آنها در اختیار ما قرار گرفت و ما با کمال تعجب مشاهده کردیم که اعلامیه "بنام خدا و خلق ایران" صادر شده است. (۱) استدلالات اولیه ما با این رفقا مبنی بر اینکه "کمونیست ها حتی بطور تاکتیکی هم بنام خدا اعلامیه نمیدهند" موثر واقع نشد (۲) و بنابراین دریافتیم که برداشت ما از "ایدئولوژی علمی" با برداشت آنان، تفاوتی باندازه تفاوت در و ایدئولوژی مختلف دارد. بعبارت دیگر مذهبی بودن آنان را برای اولین بار دریافتیم. (۳) از این پس آنان با وجود اینکه هنوز بحث ایدئولوژیک نمیکردند، وجود اعتقادات مذهبی خود را پنهان نمیداشتند. بنابراین تعاس ما که بصورت تعاس اعضا "جبهه ملی با عناصر ضد رژیم، ضد صیہونیست شروع شده بود تا حد شناخت آنها از ایدئولوژی مسا

۱- در ۱۸ شهریور ۵۰ با همکاری مجاهدین اولین اعلامیه مربوط به ضربات وارد شده به آنها در ایران و در همان ماه دومین و سومین اعلامیه (توسط جبهه ملی خاور میانه) به عربی و انگلیسی و فارسی منتشر شد که علاوه بر باختر امروز شماره های ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ در مطبوعات منطقه نیز وسیعاً منعکس شد. با وجود درج اخبار و عکسها و شرح زندگی مجاهدین در باختر امروز (که عمدتاً توسط رابطین مجاهدین در اختیار ما قرار میگرفت) هنوز سازمان آنها رسماً اعلام وجود نکرده بود. در نیمه اول بهمن ۱۳۵۰ طرزیدام افتادن آنها تحت نام "یک سازمان انقلابی" در باختر امروز منتشر شد. بالاخره در نیمه دوم بهمن (باختر ۲۳) اعلام شد که دستگیر شدگان اعضا "سازمان مجاهدین خلق ایران" هستند. اولین اعلامیه رسمی آنها که تاریخ ۲۰ بهمن را داشت در باختر ۲۴ (اسفند ماه) منتشر شد. و این غیر از سه اعلامیه فوق الذکر جبهه است.

۲- ماه پیش نهادات دیگری در مورد این اعلامیه دادیم که مورد قبول قرار گرفت.
 ۳- حتی متونی که از جانب آنها قبل از اعلامیه سازمان در اختیار ما قرار میگرفت فاقد هرگونه محتوای مذهبی بود. این متون در باختر امروز شماره های ۱۶ تا ۲۴ منتشر شده اند.

(ولی هنوز نه موجودیت گروه‌ها) و شناخت ما از ایدئولوژی و سازمان آنها —
 وسعت یافت. از این پس يك دوران همکاری گسترده تر میان ما و آنها —
 آغاز شد. ما حدود یکسال و نیم بدلیل قطع ارتباط خود با ایران و بدلیل
 ضعف سنس^(۱) و بدلیل عدم انسجام سازمانی، عمده کوشش خود را وقف کمک
 باین سازمان کردیم، و در مورد ایجاد ارتباط مجدد با ایران (که پس از
 دستگیری رفقا مسعود و محید احمدزاده قطع شده بود) و یا ایجاد
 ارتباطات جدید کوتاهی فراوان کردیم. ^(۲) عمل ما بجز فعالیت های غیر پیگیر
 و نامنظم در جهت ایران محدود شده بود به کار با عده های از زحمتکشان
 مهاجر، فعالیت های تبلیغاتی در چهارحوب "حبشه ملی"، تعاس با عناصر
 مبارز ایرانی در منطقه، همکاری مخفی و علنی با سازمان های فلسطینی و عرب و ترك.
 و فعالیت های اخس و بالاخره همکاری با مجاهدین. و اینها گرچه همواره
 فعالیت های گسترده و مفیدی بودند ولی در کل خصلت و خصیصه های را که ما
 در جستجوی آن بودیم بطور جامع نداشتند^(۳) بهر حال فعالیتها و همکاری با
 مجاهدین در این دوران مسائلی را شامل میشود که از دو مقوله اند که توضیح
 هر يك را بدلیلی درست نمیدانیم.

۱- فعالیت های انتشاراتی و تبلیغاتی که با وجود گستردگی، ما مایل بشمارش
 آنها نیستیم. چون آنها را در ارتباطی خاص و در رابطه با انسانهای
 انقلابی و وارسته انجام داده ایم، فعالیت هایی که بنا بر اعتقاد انجام

۱- باین نکات نیز در نوشته جداگانه اشاره شده است.

۲- عدم موفقیت پاره های از این کوششها نه تنها در ضعف ما بلکه در مفید و
 موثر شدن پاره های از تعاسهای خاص نهفته بود. معینا این امر نباید کمکاری
 یا بدکاریها را بیوشاند. کار ما در این دوران در ایران از حد سمبولیک
 تجاوز نکرد و کیفیتی را که میخواستیم بدست نیآورد.

۳- مرحله انجامین این دوران با برقراری تعاس با سازمان چریکهای فدائیی
 خلق مقارن بود.

گرفته است و نه برای شعارش .

۲ - فعالیتهای اخضر که با وجود آنکه ساز آنهاستگم بعد تازه ای را امضا - میکنند فعلا بهیچوجه قابل ابراز نیست . ما ترجیح میدهیم که علیرغم آنکه آگاهسی مبارزین از این مطالب شناخت بیشتری از ما و ادعاهای سازمان مجاهدین کنونی بدست میدهد ، همچنان سکوت کنیم چون عمر جنبش را کوتاه نمیدانیم .^(۱)
بطور خلاصه این دوران همکاری گسترده که تا حدود بهار ۳۰ طول کشید در جمع هم برای ما و هم برای مجاهدین شعر شعر بود . و برای ما شاید از لحاظی بیشتر چون برای اولین بار با يك سازمان انقلابی ایران از نزدیک همکاری کرده و با مسائل و مشاگل و نقطه نظرات موجود در درون جنبش — انقلابی آشنا شدیم .

در اواسط این دوران بود که ما به مجاهدین اطلاع دادیم که عده های از عناصر کمونیست حبهه ملی — و منحطه ما — تشکل خاص — اند که... وژست خود را دارند و در عین حال به آنها پیشنهاد کردیم که ما یلیم عناصر غسـر کمونیست ولی صادقی را که می شناسیم به آنها معرفی کنیم . بهر حال شرایط اختلاف ایدئولوژیک ما و آنها ، همکاری ما در طول این سه سال علیرغم گستردگی صرفا در حد همکاری عناصری کمونیست از حبهه ملی و سازمان مجاهدین محدود ماند و بعد روابط گروه ما و سازمان آنها گسترش نیافت^(۲)
در این دوران علیرغم اختلاف ایدئولوژیک ، ما برداشت خوبی از خصال انقلابی مجاهدین داشتیم . مجاهدین این دوران بسهم خود سنت شکنهای

۱ - مجاهدین با طم باین مسئله که ما بلحاظ رعایت مسائل امنیتی بسیاری از مسائل تعیین کننده را نخواهیم گفت ، و دیگران نیز چیزی از آنها رانصیداننده از فرصت استفاده کرده و برای مابرمبنای مبارزات دموکراتیک (!) تعیین هویت کرده اند . آنان که مارا میشناسند و میدانند که حتی برای دفاع از شرافت خود حاضر نیستیم مسائلی را مطرح کنیم ، از گذاشتن ما در "مخمسه" نیشخند میزنند ، گو چنین بسار !

۲ - این خود موجب بروز اشکالاتی پس از تخمیر ایدئولوژی سازمان مجاهدین شد که بآن اشاره خواهیم کرد .

جستجوگری بودند در تلاش انقلاب . بنابر برداشت ما ، ملاحظات سکتاریستی در آنان بحد اقل و تواضع انقلابی بحد اکثر بود (معادله‌ای که بعداً بنحویه تراژیک و هشدار دهنده‌ای معکوس شد) ، معلومات و معرفت آنان بسطه ایدئولوژی خود در سطح بالا بود (و این نیز معادله‌ای بود که چنانکه خواهیم دید معکوس شد) ، آنها گرچه کمونیست نبودند ولی انقلابی بودند . با آنکه افرادی از میان آنان گرایش مارکسیستی داشتند معیناً در جو عمومی مناسبات و فعالیت‌های سازمانی - که لاجرم خرده بورژوازی بود - فعالیت میکردند . ریاضت بانواع مختلف و افراطی ، خرده کاری ، تجربه گرایی ، عدم قاطعیت در تصمیم گیری ، سردرگمی تئوریک ، پاپیای عشق شورانگیز به انقلاب به مفهوم خود ، و فداکاری در راه آن نمودارهای مجسم و وگانگی خصال آنها را میساختند .

در دوران اولیه (دوران ماقبل اعلام سازمان) و دوران دوم (دو سال اول بعد از اعلام) مناسبات ما حدوداً به همین صورت باقی ماند . سپس بتدریج تغییراتی در آن پدید آمد . استحکام سازمان در ایران و رشد بالنسبه سریع آن بخاطر حمایت نسبتاً زیادی که از جانب خرده بورژوازی و بازار مذهبیهون از آن میشد ، آهسته آهسته علائم تعلقات و ملاحظات سازمانی و حسابگریهای مربوط به آنها در اعضا سازمان دامن زد . این امر بخصوص باین علت نیز تشدید میشد که مجاهدین طی غم اعتقاد اولیه به برتری ایدئولوژی خود و رشد سازمانی ، معیناً همیشه خود را چندگام از نظر اعتبار عقب تر از جریکها میدیدند و این بنظر آنها ناحق بود . و این امر با توجه به پهنش خرده بورژوازی آنها ، بیش از حد برایشان ناگوار شده بود . ناتوانی‌های که آنها در تدوین تئوری انقلاب و مبارزه مسلحانه داشتند موجب شده بود که

۱- این ناتوانی تا امروز ادامه یافته است . سازمان مجاهدین تنها سازمانی در جهان است که پس از سالها مبارزه مسلحانه هنوز يك تئوری تازه نظر در باره طل ضرورت آن ، فرمولبندی آن و چشم انداز آن نداده است .

از یکجانب به نوشته‌های دیگران (و بخصوص کتاب احمد زاده) و نیز نوشته‌های مائوتسهدون که بعلمت سهولت تحلیل‌های "تمام خلقی" خود مورد پسند شدید خرده بورژوازی بود، متوسل شوند، و از جانب دیگر این فقدان توانائی خود را در عرصه تئوری و فورمولبندی بصورت رشك و حسد‌های "جزئی" بروز دهند. معینا این ناتوانی معرفتی مانع از این نبود که بعلمت شرایط و موقعیت اجتماعی خرده بورژوازی برای مدتی قادر گردند از حمایت آنان بهره مند شوند و در صدر مادی کردن حمایت عناصر و مجموعه‌های مختلف از خود و سربازگیری برآیند و بجای کیفیت کمیت خود را بالا برند. در این دوران بود که آنها با شتابزدگی بسیار هر گروه و مجموعه، صرفنظر از ایدئولوژی آنها، ارتباط مستقیم و غیر مستقیم برقرار کردند. این گرایش‌ها از معتقدین مذهبی متعصب تا گروه‌هایی با تعالیم سنتی "جبهه‌ای" و بالاخره عناصری با گرایش‌های مارکسیستی را در برمیگرفت. از مذهبی‌های صرف مانند گروهی که شهید محمد مفیدی جزء آنها بود تا عناصری از بقایای یک گروه مارکسیستی متلاشی شده، تحت این برنامه جدید مورد تماس و همکاری و بالاخره جذب و ادغام قرار گرفتند. اشاراتی که در صفحات قبل مبنی بر بروز اشکالات در عضوگیری عناصری با گرایش‌های مارکسیستی کردیم عمدتاً مربوط به این دوران است. ایرادات اساسی بینشی و ایدئولوژیک، حرص خرده بورژوازی در "گسترش سازمانی" بدون در نظر گرفتن توانائی خود، بزودی وضعی را بوجود آورد که این سازمان رئالیست تبدیل به جبهه‌ای از عناصر ناهمگون، هم از نظر ایدئولوژیک، هم از جهت نظرات تئوریک در مورد محتوا و شیوه مبارزه، و نیز بالاخص، از نظر میزان شایستگی انقلابی افراد، شد. این اختلاط و درهمی، بسیار زودتر از آنچه تصور میرفت هم روابط و مناسبات اعضا جدید، و هم

بقیه یاورقی از صفحه قبل - همین امر در مورد ماهیت انقلاب ایران نیز صادق است و بصورت فاحشی بیانگر نه تنها کمی دانش تئوریک آنها بلکه عدم درک ضرورت کسب این معرفت است.

عناصر قدیمی را دستخوش تغییر و تحول نمود. مشاهده این وضع برای ما که سالها هم با عناصر مسئول و هم با قسمتی از پایه‌های آن سازمان تعارض نزدیک داشتیم تعجب آور و ناراحت کننده بود. در رفتار و کردار بسیاری از آنان تغییرات فاحشی پدید آمده، چنانچه بقول معروف، امر بر خود آنان نیز مشتبه شده بود. گویی انقلاب ایران فردا اتفاق خواهد افتاد و بنابراین باید به برداشت آنها بدون در نظر گرفتن کیفیت کار فعلا همه حد را با هم سر هم بندی کرد و بقول خودشان "تا تنور گرم است نان را جسیاند". این پروسه استحاله سازمانی همان چیزی است که امروز بنام "دوسال مبارزات ایدئولوژیک درونی" در مواضعی آنها اعلام میشود. بدنبال شهادت ترفیق‌رضائی این درهمی به ابعاد فوق‌العاده‌ای کشید. در دوران رضائیان با وجود آنکه چند نفر دیگر هم، منحصراً شهید شریف واقعی، عضو مرکزیت بودند معیند کنترل کلی امور دست رضا رضائی بود. شهادت او ضربه بسیار شدیدی به سازمان زد. در این سردرگمی انواع کسانی بعلمت ارتباطات خاص و نظر خاص در مرکزیت آورد شدند که تا چند ماه پیش در سازمان بعنوان "عنصر اورتون نیست" حجب‌نمای قدرت طلب، شهرت یافته بودند. علاوه بر این، رفیق بهرام آرام که کار نظامی و رزیدهای بود نیز عضو مرکزیت شد. وی در گذشته با رضائیان کار میکرد و بدین طریق بسیاری از مسائل سازمان را شناخته بود. بدین طریق، مرکزیت با شهادت رضا و ورود دو نفر فوق ناگهان تغییر ماهیت داد و شریف واقعی در اقلیت قرار گرفت. مسئولین جدید برای جا انداختن خط مشی خود ابتدا نظرات شخصی خود را پنهان داشتند و شروع به طرح یک سلسله انتقاد از وضع سازمان و مرکزیت آن کردند. البته از آنجا که این انتقادات از طرف مرکزیت جدید مطرح میشد و مرکزیت (گذشته) مورد انتقاد قرار میگرفت خیلی ساده آنرا انتقاد از خود نام نهادند و کم‌کم آنرا به بدنه سازمان نیز کشاندند. این نوع انتقاد همان چیزی است که اکنون مجاهدین مفتخرانه بصورت "انتقاد از بالا" از آن نام میبرند. در طی این انتقادات از بالا به پائین بود که بتدریج مسائل و رهنمودهای نظری نیز وارد شدند و بدین طریق اعضا ساده

سازمان بی آنکه بدانند وارد مسیری شدند که ابتدا پیش‌بنظر آنان چیز دیگری بود و انتهایش نامعلوم بود. عده‌ای که متوجه قضیه شدند مقاومت کردند و بیسک دوران مبارزه شدید و نابرابر بوجود آمد. مبارزه از این جهت نابرابر بود که رهبری که از قدرت فوق‌العاده‌ای در این قبیل از سازمانها برخوردار است (که قسمتی مربوط به شرایط خفقان آور و فاشیستی ایران و قسمتی مربوط به ایستادگی بینشی در پندیراندن و پذیرفتن اتوریته است) افراد و مسائل را می‌شناسد ولی اعضا ساده بجز چند نفر به دیگران دسترسی ندارند. در این دوران، زد و بند های درونی رهبری در نهایتاً ختفا، جدالها و شلاق‌ها و تصفیه‌ها و اعدامها در خانه‌های مخفی و پناهگاه‌ها - بدور از مبارزات طبقاتی و برخورداری از مهارت و ترمز و تصحیح توده‌های^(۱)، برگرداندن خشم و نفرت ضد رژیم اعضا علیه هر کسی که متصوراً سدی در مقابل آنها ایجاد میکرد، خشونت کور و افراط‌گرایی جبلی خورده و بورژوازی در قالب "مارکسیسم" - بالاخره موجب تسلط جناحی شد که در مرکزیت اکثریت را بدست آورد بود، بنظر خود به کشف مارکسیسم نائل آمده بود و دیگر حد و مرزی برای خود نمی‌شناخت چون بتصور خود رسالت تاریخی یافته بود.

این جدال تا ماهها در محدوده درون کشور باقی ماند و بجز خبرهای گاهگاهی که به بخش خارج کشوری آنها و حتی کمتر از آن به خارج از سازمان درز میکرد کسی از واقع‌اطلاعی نداشت. رسیدن همین خبرهای مختصر به خارج، قبل از آنکه برنامه رهبری جدید در مورد گسترش آن جدالها بخارج طرح ریزی شود، موجب بروز نوع حرکت شد. اندکی که در بی‌مایگی نمونه وار و جاه طلبی کم نظیر بودند و میخواستند جانشین مسئولین گذشته شوند، از این

۱- اگر سازمانها با توده ارتباط متقابل و خلاق داشتند و یا اگر مجبور بودند که رفتار خود را صادران برای توده متوضیح دهند به‌عشری از اعاشار انحرافات کنونی مبتلا نمیشدند.

مسئله بالفور استقبال کردند و حتی با ابعاد اشاره و مارا که هنوز "قاعدتا" تبعیاست از
 حریانات مطلع باشیم از قبل هوشیار کردند. ("داریم بشمانزد يك ميشويم") (۱) و
 باره ای دیگر مقاومت کردند باین مقاومت در ابتدا بصورت استنکاف از تبعیت از دستوراً
 سازمانی جلوه گر شد (۱) و ظرف مدت کوتاهی عده‌ای از مذهبی‌های معتقد و
 متعصب که وابسته به آنها بودند از آنها بریده و باین علت که شیوه‌های کار
 مجاهدین که تحت نام کمونیسم اعمال میشد را بنا برستی برخورد همه
 کمونیست‌ها فرض میکردند، اعلامیه‌ای بسیار شدید علیه کمونیسم دادند.
 علاوه بر موارد فوق مقاومت مسئولین خارج کشوری بصورت تاکید بیشتر از پیش
 بر جنبه‌های مذهبی اعتقادات آنها، و اصرار فوق العاده بر اجرای برنامه‌ها
 مذهبی روزمره از رادیو که حتی توأم با خرافات بود (و البته استنکاف ما)
 و نوعی رجعت به گذشته بصورت قرائت مطالبی که فقط میتوانست مورد توجه
 "مبارزین سنتی جنبه ملی" باشد، ظاهر میشد. ولی این مقاومت، بخاطر
 مشاهده تغییر و تحولات غیرقابل بازگشت سازمان در ایران، و از روی واقع
 بینی (۱)، خیلی سرعت کنار گذاشته شد و مقاومت سایر عناصر اصلی نیز

۱- يك مورد مشخص قرائت مطالبی از آنها در رادیو، در مورد نحوه
 دستگیریهای رفقای اولیه فدائی و مجاهد در ایران بود که بعلمت لحن موهن
 آن در مورد رفقای چون رفیق پویان، مورد مخالفت ما قرار گرفت. رهبری سازمان
 در ایران مدعی شد که چهار بار به مسئولین خارج در مورد توقف این برنامه
 دستور داده است و آنها اجرا نکرده‌اند. معیناً امروز معلوم شده است
 که آنها کماکان نوعی حقد نسبت به رفیق پویان را حفظ کرده‌اند. نوشته‌های
 این رفیق بعلمت تاکید خاص خود بروی مسئله ضرورت تشکیل حزب کمونیست
 (و اصولاً تشخیص هدف عمده ضرورت مبارزه مسلحانه کنونی در تشکیل حزب
 کمونیست) و نیز بعلمت آنکه مسئله را مطلقاً طبقاتی و نه تمام خلقی بررسی
 کرده است، همواره و هم امروز موجب عکس العمل نامساعد مجاهدین بوده
 است. ما هیچگاه "انتقادات بسیار عمیقی" که گویا این رفقا نسبت به نوشته
 رفیق پویان دارند را در گذشته ندیدیم و امروز نیز آنها لابد بنا به ملاحظاتی
 از درج در مجموعه "مسائل حاد جنبش ما" و "ضمیمه" معاف شده‌اند.

طی برنامه حساب شده و فشرده‌های درهم شکسته‌گشت، بطوریکه این عناصر یا بالاخره تمکین کردند و یا کنار گذاشته شدند. سپس موج دوم مبارزه ایدئولوژیک "از بالا به پائین" بد پایه‌های سازمان کشیده شد که واقعاً رقت آور بوده است. در این مرحله از هیچ کاری فروگذار نشد. از هیچ عمل غیر انقلابی خودداری نشد، و انواع متدهای صیقل یافته و نیافته استالینی بکار گرفته شد. از آنجا که مسائل این دوره ممکن است از طرف کسانی که مورد این تجاوز ضد کمونیستی واقع شده‌اند با رقت بیشتری مطرح شود، ما فعلاً از ذکر جزئیات این "مبارزه ایدئولوژیک" خودداری میکنیم. کمونیست‌ها سابقه تاریخی شیوه اربعاب و ترور را مکرراً بررسی کرده‌اند و بدان آشنائی دارند. ذکر موارد مشخص آن در ایران خالی از پند و آموزش نیست.^(۱)

بدین طریق مبارزه ایدئولوژیک که گفته‌آنان از بالا به پائین در سازمان دامن زده شد ظاهراً در زمانی که دیگر سازمان گذشته نبود پیروز شد. اصرار کنونی رهبری سازمان در بکار بردن عبارت از بالا به پائین (و با وجود آنکه براحتی قابل فهم است که این عبارت موضع دفاع دیگران از آنها را ضعیف میکند) صرفاً بیان معقول (!) خود نغائی چند عنصر مرکزیت است. به بیان خیلی ساده آنها ابراز میدارند که: ۱- مارکسیسم تکامل ایدئولوژی قبلی خود ماست. و کسی آنرا از خارج

۱- "مارکسیست‌ها" پس از بدست گرفتن رهبری، حتی قبل از اینکه بحث‌ها و تصفیه‌ها و اعدام‌های درون سازمان به اتمام رسد در تشریح داخلی آزما^ه ۳ مسئله سمت‌گیری ایدئولوژیک سازمان را اعلام میکنند (مخالفت مشخص و دامنه‌دار مجاهدین شهید شریف‌واقفی، صدیق‌لیاف، حاجی، رفیق دختر، ... از این زمان تشدید میشود). در همین حال جزوه داخلی دیگری بنام "سمپاتیا" منتشر میکنند که در آن طرز برخورد با سمپاتها را توضیح میدهند و تعلیم میدهند که با سمپاتها نباید از مسائل مارکسیستی صحبت کرد بلکه باید با آنها همانطور که خودشان میخواهند برخورد کرد و از امکاناتشان "بمنفع انقلاب" بهره‌برداری کرد. این جزوه یکی از اسنادی بوده است که رفقا شریف‌واقفی و لیاف توسط آن قادر شدند ماهیت مجاهدین "مارکسیست" را برای همه زیاد روشن کنند.

برای ما نیامرد: ۲- این تکامل را ما دوسه نفر "دربالا" دادیم و تمام اعتبار آن باید بما ، به "بالا" ، برگردد و نه به بدنه سازمان . آنها بسیار مایلند که بر این مسئله بطور مکرر تاکید کنند تا امر بر کسی مشتبه نشود و اگر ما از نظر امنیتی مجاز بودیم که راجع به ترکیب فعلی رهبری بنویسیم آنوقت حتی شرح میدادیم که چگونه این "ما" ، در واقع به "من" تقلیل می یابد . "من"ی که به آنچه کرده است قانع نیست و میخواهد همه نیز آنها بدانند و اعتبار این کار عظیم را به کس دیگری جز او ندهند . اگر برای اعضا "سازمان تکامل رتالیسم بیس" مارکسیسم " بصورت فرمول قابل پذیرش بتواند و انمود شود ، و بر این مسئله نیز تاکید شود که ابتدا این "تکامل دربالا"ی سازمان واقع شد ، آنگاه راه زیادی تا تشخیص "تکامل رهنده" ، باقی نخواهد بود . عده زیادی از اعضا گذشته و حال مجاهدین ، وعده های نیز در خارج از آن ، منجمله ما ، افتخار تشخیص این آشنا را کسب کرده ایم ولی پیش بینی ما این است که "ما"ی "من" شده به این حد محدود نخواهد بود و جریانات را بسعتی خواهد بود که این شناخت و تشخیص عمومی شود و در این مسیر مانند گذشته از هیچ کاری فرو گذار نخواهد کرد . این "من" به تشخیص ما برنامه هائی دارد که از تصور آن موی بر اندام راست میشود . تکرار تاریخ برای بار دوم همیشه کھیک نیست . گاه وحشت انگیزتر است .

* * *

مناسبات ما در این دوران ، که دوران سوم فعالیت مجاهدین است ویژگی های خاصی داشت . در ابتدای این دوران که هنوز پروسه استحاله درحالت جنینی بود (ولی ما از وجود آن خبر نداشتیم) ملاحظات ما محدود به مشاهده تغییرات ظاهرا جزئی در رویه و رفتار مجاهدین بود . دوگویی و مبهم گوئی ، به تعل و بمیخ زدن و حرفهای تفسیر دار ، موارد نه چندان معدود دروغگوئی و بی صداقتی که ابیش بچشم میخورد که البته همه برای ما تازگی داشت . ما آنرا صرفا بحساب پیدایش فتیشیسم سازمانی می گذاشتیم (که البته مقدار زیادی بهمین علت بود ولی نه کلا) . بتدریج با مشاهده رویه و تصمیم گیری قابل ستوال آنها بر سر مسائل حیاتی که فعلا قادر به طرح آنها نیستیم ما باین نتیجه رسیدیم که یا برداشتهای قبلی ما از سازمان نادرست بوده است و یا سازمان و یا حداقل رابطین آن دگرگون شده و استحاله یافته اند . این پروسه استحاله با برقراری ارتباط مجدد ما با چریکهای فدائی از دولحاظ تشدید شد . از يك جهت ما در معرض اطلاعات جدید شفاهی و کتبی در مورد مجاهدین قرار گرفتیم که بکلی باور نکردنی مینمود و دنیای تصویری ما را از انقلاب و انقلابیون زیور و میگرد . از جانب دیگر مجاهدین از همکاری نزدیک ما و فدائیان - که برخلاف همکاری ما مجاهدین در سطح رابطه گروه کمونیستی و سازمان کمونیستی بود و نه جبهه و مجاهدین - بسیار ناراحت بودند و این ناراحتی را به انواع و اشکال مختلف بروز میدادند . برخلاف تصور مجاهدین ما حاضر بودیم که سطح همکاری خود را بهمان گستردگی سابق با آنها حفظ کنیم ولی طبیعا نمیتوانستیم آن همکاری را معادل رابطه ارگانیکی که با چریکهای فدائی خلق داشتیم تلقی کنیم . اما این نحو برخورد ما بنظر مجاهدین کفرآمیز بود . برای آنها انجام وظایفی که نزدیکی ایدئولوژیک ما با فدائیان برای ما الزام آور میکرد غیر قابل قبول

بود. ^(۱) این نکات برای آنها واقعا قابل درك و پذیرفتن نبود. عكس العطفها ی آنان موجب شد که همکاری ^(۲) ما از سطح گذشته بتدریج تقلیل یابد و به همکاری در رادیو و پاره‌ای امور فنی و تبلیغاتی و انتشاراتی محدود شود. ماجرای کشمکش‌های ما در مورد رادیو و نشریات در نامه چهارم ذکر شده است و لهذا در اینجا بدان نمی‌پردازیم.

بدین ترتیب یابیای رشد روابط ما با جریکهای فدائی خلق، روابط ما با مجاهدین بعثت تنگ نظری و استحاله آنها محدودتر و غیرصمیمانه تر شد و پیروسه ادغام و تجانس ما با جریکهای فدائی خلق مقارن با پیروسه استحاله سازمان مجاهدین خلق گشت. ما علیرغم آنکه خود خواسته باشیم

۱- مثالیکی از موارد کفرآمیز، مسئله‌ای بود که یکبار پس از شهادت رفیق رضائی مطرح کردیم و این کفر فورا مورد توجه قرار گرفت و یادداشت شد. ماضن يك جدل به آنها گفتیم "البته رضا رضائی رفیق برجسته‌ای بود ولی ما معهدا بین او و یک کمونیست معتقد فرق بسیار زیادی قائلیم".

۲- ما در این نوشته دائما واژه همکاری را بکار می‌بریم ولی قاعدتاً نباید نیازی به تاکید باشد که همکاری در عمل (و بدرستی) بمعنای کار ما برای آنها نبود و نه کمک متقابل. در موارد معدود کمک آنها به ما که شامل تصحیح پاره‌ای از متون عربی بود - این کمک بجز در مورد يك تعهد انجام نشد و آنها علیرغم تقبل این کار در عمل به آن وفا نکردند. طبق این برنامه قرار بود که مطالب مفیدی را که در مطبوعات عربی برای چاپ در ایران الشوره مییافتند بعباد هند و نیز مطابقه کردن ترجمه فارسی و عربی مطالب ایران الشوره را بعهده بگیرند. بعلمت همین قصور یکبار کلمه‌ای "منظعاتنا" به اشتباه در متن عربی آمد که امروزه پیراهن عثمان برای عوام فریبی شده است. (رجوع شود به ضمیمه). اما این انسانهای شریف فراموش میکنند به "خلقی که آن هرگز روغ نمی‌گویند" (!) بگویند که تصحیح همین شماره را قبل از چاپ خود آنها تقبل کرده بودند! ما حتی به آنها مکرراً گفتیم که چون وجود يك نشریه عربی از طرف سازمانهای ایرانی ضروری است، اگر آنها نشریه عربی در آورند ما ایران الشوره را متوقف خواهیم کرد. آنها معتقد بودند ایران الشوره نشریه خوبی است و باید ادامه یابد و خودمقادیری از آن را مرتباً توزیع میکردند!

در این دوران بحرانی جنبش در موضع استراتژیک قرار گرفته بودیم و فعالیتها و مناسبات این دو سازمان بر ما، و وجود و فعالیتهای ما بر آنها، پیش از جثه كوحك و رسالت واقعی ما تاثیر گذار شده بود. مجاهدین که در این مناسبات خود را مغبون می یافتند دهها بار - ابتدا بصورت غیر مستقیم - و سپس بصورت مستقیم - از ایجاد عدم توازن "ناحقی" که همکاری ما با فدائیان بوجود آورده بود اظهار نگرانی میکردند. از یک جانب این مسئله درست بود که سابقه فعالیت گسترده ما در منطقه امکانات پیشعاری را برای ما فراهم آورده بود و این میتواند "تعادل" را بهم زند و میزد. ولی از جانب دیگر توقع آنها مبنی بر اینکه ما باید صرفنظر از تشابه یا عدم تشابه ایدئولوژیک، خود را میان این دو سازمان بصاوات تقسیم میکردیم توقعی بود که فقط در ذهن يك خرده بورژوا ممکن است حقایق داشته باشد. خرده بورژوا حتی در جامعه "مارکسیسم" برداشت خاصی از عدالت و حقانیت و انصاف مساوات دارد. آنها این ابراز مبنی بر اینکه در این مرحله وظیفه اساسی کمونیست ها شرکت و کمک به مبارزه سایر کمونیست هاست، و مسئله کمک به سازمانهای غیر کمونیستی در مبارزه ضد امپریالیستی آنها - ولو انقلابی - در درجه ثانی قرار میگیرد راهیچگاه نفهیدند (و هنوز هم نفهید هاند. و چه دلیلی روشنتر از این برای ادامه و تشدید کینه آنها نسبت به ما وجود دارد. به لحن نوشته های آنها توجه کنید تا میزان خشم خرده بورژوازی بی مایه و مغبون را دریابید).

وسعت کار ما و سردرگمی مجاهدین موجب شد که آنها بیش از پیش با ما خصمانه (البته نه آشکارا) برخورد کنند. از این پس در نظر آنان که بی کفایتی خود را نمی توانستند ببینند، ما مسئول هر واقعه ای بودیم که در خاور میانه اتفاق می افتاد. اگر پس از اعدام امریکائی ها سازمان آنها رسماً موضعی نگرفته بود و فلسطین الثورة بنقل از خبر گزاریهای بین الطلسمی نام مجاهدین را ذکر نمیکرد، مسئول آن ما بودیم چون متصوراً "فلسطین

الثوره در دست جبهه ملی بود^(۱) ! اگر مجله الهدف اشتباهی میکرد

۱- در این رابطه ضروری است توضیحاتی بدیم چون يك مورد آن موجب توسل به عوامفریبی شده است و مجاهدین سعی کرده‌اند بدون ذکر کمال واقعیت از آن بهره برداری کنند و در تضمیمه‌های "بر مسائل حاد جنبش ما" بطور ژورنالیستی با عکس و تفصیل در مورد آن ریرتاز تهیه کنند.

هنگامیکه دو افسر امریکائی پل شفر و جاک ترنر در ۲۱ مه ۷۵ در ایران اعدام شدند خبرگزاریهای خارجی آنها منسوب به Iranian combatants (مبارزین ایرانی) کرده بودند. مطبوعات عربی منجمله روزنامه المحرر و مجله البلاغ و فلسطین الثوره این واژه را "مناضلین" ترجمه کرده بودند. هیچکس و منجمله مجاهدین هنوز نمی‌دانست که چه سازمانی مسئول اجرای اعدام بوده‌است و طبیعاً ما نیز ظم غیب نداشتیم. بنابراین خبر بهمان صورتی که توسط خبرگزاریها مخابره شد بود و در تمام نشریات عربی آمده بود برای چاپ در ایران الثوره محروم‌فجینی و صفحه مربوطه صفحه بندی شده بود. در آخرین لحظه مجاهدین بعد اطلاع دادند که مطابق خبر رسیده سازمان آنها این عمل را انجام داده است. ما بلافاصله با جابجا کردن پارهای مطالب، این مسئله را در يك پاورقی چاپ کردیم. حال اینهمه هایشوی مجاهدین که چرا اسم سازمان آنها در متن خبر نیامده و در پاورقی آمده است به چه معنی است؟ آنها عکس و تفصیل و کلیشه و ترجمه از متن خبر برای فریب چه کسانی است؟ آیا این نحوه کار ناصادقانه و عوامفریبانه نیست و نشان نمیدهد که مجاهدین پس از جستجوی بسیار مطلبی علیه ما نتوانسته‌اند پیدا کنند و لاجرم چند صفحه فحاشی میکنند که چرا اسم آنها در متن نیامده و در پاورقی آمده است؟ آیا این نشانه بی‌مطلبی نیست و نشان نمیدهد "مسائل حاد" يك سازمان مدعی انقلابی بودن تا چه حد حقیر است؟

در همین رابطه نکته دیگری قابل ذکر است. هنگامیکه سه امریکائی دیگر در تاریخ ۶ شهریور اعدام شدند تا مدت ۸ ماه سازمان مجاهدین مطلقاً هیچگونه اظهار رسمی نکرد. (یکی از سازمانها دانشجویی سابقاً طرفدار آنها!) ابراز کرد که اینکار را مجاهدین کرده‌اند خود آنها با وجود استفسارهای مکرراً صریحاً هیچ موضعی نگرفتند. پس از چند ماه آنها از مسئولین رادیو مهبین پرستان پرسیدند چرا از رادیو اعلام

جوابگوی آن بنظر آنها بایستی مامیودیم. اگر کوشش آنها برای نزدیکی با

بقیه پاورقی از صفحه قبل - نمیکنید این عمل را مجاهدین کرده اند. از آنها پرسیده شد آیا این موضع رسمی سازمان شعاست؟ جواب "زیرکانه" آنها چنین بود "روزنامه الفجر لیبی نوشته است که این عمل را مجاهدین کرده اند و شما میتوانید از روی آن نقل کنید". البته جواب مسئولین ما در رادیو جوابی بود شایسته این "زنگی" با آنها گفته شد "خودتان هستید!" اگر موضع رسمی میگیرید ما به مسئولیت شما اعلام میکنیم ولی بدام شما نمی افتیم که آنها از قول يك روزنامه بی اطلاع عربی بگوئیم (و در حقیقت بدینوسیله آنها تائید کنیم)، اگر راست درآمد که هیچ، اگر راست نبود تقصیرش متوجه مامیشود و نه شما". بهر حال مبارزین خارج از کشور بیاد دارند که مجاهدین تا بهار سال بعد رسماً در این مورد هیچ ابرازی نکردند و بعد در يك نشریه خبری که تاریخ آنها دو ماه قبل از انتشار گذاشته بودند اعلامیه مربوط را چاپ کردند (که با اینهمه میشد ۶ ماه بعد از اعدام). بعبارت دیگر طرز کار "مطلوب" از خلوص آنها این است که در موارد وجود تردید که معلوم نیست چه کسی کاری را کرده است، توسط دیگران مسئله را بنام سازمان مجاهدین معرفی میکنند که مسئولیتش گریبان آنها را نگیرد. و خالصانه آنکه زمانیکه عده ای در اثر تحریه، این رندی را دریافته و تن باین نوع کار نمیدهند، پس از دو سال با چاپ نیعی از مطالب، و حذف توضیح آن بصورت مجرم جلوه داده میشوند. این دیگر رندی نیست. انتخاب واژه مناسب آنها بعهد دیگران میگذاریم.

البته خود این امر که چرا بین انجام اعدام مستشاران در ایران و پذیرش سازمانی آن ۸ ماه فاصله است مسئله ایست که چند ان ساده نباید از کنار آن گذشت سازمان مجاهدین با باید توضیح علت ۸ ماه تاخیر را بدهد. و البته نگویید بععل تکنیکی! - و یا دم فروبندد و دیگران را به درون مسائل نگفتنی خود نکشاند. معذاهم ما و هم سایر مبارزین ایرانی منتظر جواب مجاهدین توضیح تاخیر ۸ ماهه قبل مسئولیت سازمانی این آکسیون هستند.

(مجاهدین در مواردی که پس از تن ندادن ما خلاف ادعای آنها ثابت شده است سکوت میکنند. از مهمترین این موارد، مورد گروه رفیق شهید نادر شایگان بود. مجاهدین بر مبنای عکسی که از مطالب و مواد ضبط شده توسط رژیم، در کیهان چاپ شده بود و در گوشه آن، عکس نشریه ای که روی آن کلمه "مجاهد" نوشته شده بود بچشم میخورد ادعا میکردند که این گروه منتسب به آنهاست. ولی واقعیت خلاف آنرا نشان داد. این موارد نیز فعلاً "فراموش" شده است.)

انقلابیون ترکیه منتحبه نمیرسید " مسئول آن حتما ما بودیم . اگر و اگر و اگر . . .
 سهر حال چنانکه مکرراً می گفتند ما " بدرحیثی" شده بودیم . درحقیقت
 اگر به عقب ماندن خود اشاره میکردند پیر بد نمی گفتند ولی نعیشد از آنها
 چنین توقعی داشت . واژه‌هایی مانند "موزی" و "حسابگر" و "سوداگر" که
 امروز يك خط در میان در وصف ما بکار میبرند ترجمه غیرطبیقاتی (!) همان
 احساسی است که آنها را دو سال مستاصل کرده بود . کاردانی در قاموس
 خرده بورژوا " موزیگری" میشود ، دید سیاسی داشتن و برصنای آن عمل کردن
 " سوداگری" میشود و از روی بیفکری کار نکردن " حسابگری" ! هر طبقه
 واژه‌های خاص خود را برای بیان مفاهیم عمومی دارد . معینا این نکته را باید
 گفت که برخلاف تصور آنها ما نه تنها در کار آنها خرابکاری نکردیم بلکه
 تا زمانیکه " مارکسیسم" خود رو برحکم ظفر نمون خود را بر فراز این سازمان
 بطور قطعی نکوبیده بود در حد توان خود به آنها کمک نیز میکردیم .^(۱) ایراد
 واقعی ما خرابکاری در کار آنان نبود ، کار فراوانی بود که در جهت همکاری
 با فدائیان میکردیم . و ایراد اساسی آنها نیز صرفا خرده بورژوا بودن
 نبود ، سمومیتی بود که در اثر قطره‌ای " مارکسیسم" برایشان پیدا شده بود
 و خسرا لد نیاوالعاقبه شده بودند . در يك کلام نه " مارکسیست" ، بلکه بقول مذ هبیون
 هرهری مذ هب شده بودند . و ایند و البته تفاوت دارند ! دیگر نه
 معیارهای اخلاقی سنتی برایشان وجود داشت و نه معیارهای اخلاق کمونیستی
 را فرا گرفته بودند . قادر به " هرکاری" بودند . و این بمعنای عدم قدرت
 واقعی است .

بهرحال این دوران سوم ، دوران سردرگمی و تناقض و بی کفایتی متاسفانه
 بصورت خوبی پایان نیافت . عجله خرده بورژوازی برای صعود بدائرة طیارا

۱- اگر مجاهدین مایل باشند ما میتوانیم توضیحات مشروح تری در این زمینه
 بدهیم .

بالا خره کار خود را کرد . مرحله چهارم بدین ترتیب آغاز میشود .

در ابتدای این دوران، این سازمان بعمل ترسی که از عکس العمل قریب الوقوع مردم داشت ، در صدر برآمد که با ارائه تصویری بزرگ شده دیگران را به حمایت از خود وادارد و سعی کند که بردهای، تصویر نماید تا شوق مارکسیست شدن عدهای مذهبی، حشمتها را نسبت به شرایط و احوال این تغییر ایدئولوژی خیره کند. بنظر آنها اگر تصویر اولیه موجب میشد که کسانی از این تغییر حمایت کنند، و خاصه اگر کاری میشد که موضع رسمی یا کتبی بگیرند، بعداً بطیرغم مطرح شدن اطلاعات جدید، آنها بر سر مواضعی که گرفته بودند می ایستادند، و مسئله بدینوسیله حامی افتاد

در مکاتباتی که در همین مجموعه آمده است، نحوه بیان شفاهی تغییر در ایدئولوژی توسط محاهدین^(۱) با ورفیق رابط فدائی ذکر شده است. در این جا صرفاً باین یادآوری بسنده میکنیم که در نامه اول به سازمان محاهدین نحوه ابراز شفاهی آنها گنجانده شده است و تا این تاریخ که دو سال از آن میگذرد نه شفاها و نه کتبا این نقل قول توسط محاهدین تکذیب یا تصحیح نشده است . با در نظر گرفتن اینکه آنها زیر همه چیز زده اند در وهله اول این امر ممکن است عجیب بنظر رسد که چرا آنها حتی بدروغ این نقل قول را تکذیب نمیکنند . علت این امر تا آن حد که ما خود را محازب به ذکر آن میدانیم در فعل و انفعالات و جناح بندیهای موجود ویژه این سازمان نهفته است . جناح بندی ویژه استالینیستی مشخصات خاص خود را دارد . در یک سازمان پای بند به مناسبات دموکراتیک، ممکن است جناح های مختلفی در کنار هم بطور افقی وجود داشته باشند . در یک سازمان

۱- نکته مهم دروغین در ابراز آنها این بود که همه اعضا سازمان بجز احتمالاً یکی دو نفر تغییر ایدئولوژی را پذیرفته اند (که البته از طرف مستعین باین صورت باور نشد) .

استالینیستی هر قدر هم كوحك ، این جناح بند یها عمودی است . يك جناح برتر و مسلط وجود دارد که مسائل را د بکته و فور موله میکند ، جناح های دیگر محبورند که آنرا اجرا کنند و گرنه شامل تصفیه و میشوند . این وضع تا زمانی که جناح تابع در وضع حاکمیت قرار گیرد ادامه می یابد ، و آنگاه است که ناگهان تغییرات ۱۸۰ درجه ای در سیاست و مشی و غیره پیدا میشود بدون اینکه اظهار شود که این سیاست با سیاست قبلی متفاوت است ، چون در این بینش حفظ نصای خارجی وحدت سازمانی برای توده بی اطلاع بسیار مهم است و باید بهر قسمت این نما حفظ شود . بدین جهت تغییرات جدید در ابتدا بصورت تکامل مواضع قبلی نمودار میشود ، و تنها پس از سالها ، نفی مواضع قبلی حالت رسمیت بخود میگیرد . استالین هیچگاه تز " سوسیالیسم در يك کشور" خود را بعنوان نفی مواضع قبلی خودش مطرح نکرد بلکه خود گفت که " شاخص را بسط دادیم و شاخص دیگری ، شاخص کاملتری بجای آن گذاشتم " ! تز قبلی همه و من جمله او این بود که استقرار نهائی سوسیالیسم در يك کشور ممکن نیست . بسط و تکامل آن این شد که ممکن هست ! خروشچف نیز از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۵۶ سیاست خود را نه بر مبنای اظهار رسمی تغییر سیاست بلکه بعنوان بسط و تکامل سیاست استالین مطرح میکرد و فقط در سال ۱۹۵۶ که کاملاً مسلط شده بود ، " انتقاد " کرد . نه از خود ، بلکه از استالین .

عین این پروسه ، منتها در معیاری حقیر و تراژیکو کمیک ، در مجرد مجاهدین اتفاق افتاد :

آنها پس از بیان تغییر ایدئولوژی (بهمان صورت خلاف واقع) نظر مـا و رابط چریکهای فدائی را در مورد نحوه اعلام تغییر ایدئولوژی استفسار کردند . پس از دریافت پیشنهادات و نظرات (با وجود آنکه مفایر نظر آنها بود) در ظاهر روی موافق نشان دادند (مبنی بر اینکه " پیشنهادات واردی است که باید مطالعه شود ") . و بدین ترتیب با استقبال ظاهری از پیشنهادات (۱)

۱- بسیار جالب توجه است که مجاهدین در " ضمیمه " نامهای در و

ارائه شده برنامه‌های مفصلی در شش ماده برای گسترش همکاری ما با هم ریخته و در پی اجرای آن برنامه‌ها کمک‌هایی از ما گرفتند. پس از مدت‌ها در سلسله مراتب مافوق و مادون و اعلی و ادنی (در میان همان با اصطلاح مارکسیست‌ها و مارکسیست شده‌ها) جناح دیگری که قبلاً در خود سازمان "قدرت طلب" لقب یافته بود در فوق قرار گرفت با سیاستی دیگر. ولی این جناح نیز کارش به هر صورت اری از دستاورد های جناح پیشین بنام خود در عین استفادۀ از شرایط تفسیر یافته برای بهم زدن تعهداتی بود که جناح قبلی تقبل کرده بود. مطابق محاسبه "زرگانه" ("کمونیستی") این جناح، آنها بر طبق برنامه‌های قبل امتیازاتی از جیب‌ها و فدائیان گرفته و به سازمانهای معرفی شده بودند، حال که موقع انجام تعهدات آنها بود، زمان زدن زیر تعهدات که "مدرکی" هم برای آن وجود نداشت، فرا رسیده بود (!) علی‌الخصوص که میدانستند طیرغم دریافت تهویر بزرگ کرده، ما آنها را بعنوان سازمان مارکسیستی شناخته و حاضر نشده ایم روابط جیب‌های آنها با آنها بسط روابط گروهی ارتقا دهیم و بنا بر این پیش‌بینی میکردند که پس از اطلاع از محتویات "بیانیه" "عکس العمل بسیار شدیدی در مقابل خلافت‌گویی آنها خواهیم داشت. این روندی و "هوشمندی" برای "کمونیست" ها مجاز است. آنها بنظر خود زرنگی را به منتها در حقه رسانده بودند، ولی توجه نکرده بودند که در این میان مدرکی هم در دست

بقیه پاورقی از صفحه قبل. صفحه‌ای از جیب‌های علی و یک نامه ۲۵ صفحه‌ای از خود را تحت عنوان "دو نامه" که بین سازمانهای جیب‌های ایران بخش خاورمیانه و سازمان ما، سازمان مجاهدین خلق ایران (ارگان خارج از کشور) مبادله شده است "چاپ میکنند، ولی بهیچوجه توضیح نمیدهند که چرا نامه اول ما که چند صفحه هم بیشتر نبوده چاپ نشده است. مگر نه اینست که معتقدند: "نقطه نظرات غلط و انحرافی ای، البته بنظر ما، در آن نهفته بود. آیا ضروری نبود که نامه مختصری که موجب اینهمه آشوب شد و بقول ایشان نقطه نظرات غلط و انحرافی داشت چاپ شود و "صمیمه" ناگهان با نامه دوم شروع نشود؟ آیا مجاهدین تصور میکنند بدین ترتیب چه کسانی را فریفته‌اند. در زمانی که صداقت حتی بطور صوری (!) هم رعایت نمیشود، توقع رعایت اصولی آن غیر واقع بینانه است.

یکم از این اسناد بوسیله یکی از مسئولین که قول و قرار هارا گذاشت ، در تاریخ ۲۳ / ۱۰ / ۷۵ (یعنی پس از اصطلاح نفی برنامه ریزی جناح قلبی توسط جناح حدید) نگارش یافته است . ما اگر بخاطر مسائل امنیتی نبود این سند را بخط نویسنده بسپاریم . ما اگر بخاطر مسائل امنیتی نبود . فعلا نسخه تایپ شده زیر برای نشان دادن شیوه های کار این سازمان کافی است :

۷۵ / ۱۰ / ۲۳

رفیق عزیز

با سلام امیدوارم حال و کلیه رفقا خوب باشد . اوضاع لبنان هنوز همانطور است و کار پیشرفتی ندارد . چند بار رفقا را دیده ام . کار بولتن را دنبال کردیم و ظاهرا دیگر مانعی جز امور فنی در کار نیست .^(۱) حریآن آن خلبان را بیرون در روزنامه ها و از حطه النهار بیرون آوردند که در حـ خود خوب بود .^(۲)

— رفیقم هنوز از برنگشته که بدانم آنطرفها چه خبر است . متاسفانه امکان سفر خودم برای دنبال کردن جریان خرید وسائل [فرستنده رادیو] فراهم نیست و کس دیگری هم فعلا نمیتواند این کار را بعهده بگیرد و بنظر میرسد چندان مهم نیست که خودت بتنهائی دنبال کنی . شاید امکان ما برای همکاری در غیر از این سفر برای خرید فراهم تر باشد .

— تازه ای قابل گفتنی ندارم . به همه و بخصوص به سلام میروانم .

[محل امضاء]

قاعده تا دیگر توضیح اضافی ضروری نیست! آنچه داد و فغان نام دارد...
 در مورد غیر اصولی بودن همکاری يك سازمان کمونیستی و جبهه (۱)، فقط
 زمانی مطرح میشود که امتیازات را خود از همین جبهه گرفته‌اند (سر از تفییر
 ایدئولوژی!)، قول را دیو گرفته‌اند، برای خرید آن کوشش کرده‌اند...
قول همکاری داده‌اند، ولی سر از آنکه بعبانه سازمان مارکسیستی پذیرفته
 نشدند و جبهه واحد توده‌ای آنها رد شد، ناگهان از غیر اصولی
 بودن "همکاری يك سازمان کمونیستی و جبهه" (آنهم نه خودشان، بلکه
 فدائیان و جبهه!) دم میدهند و مجموعه... صفحاتی و ضمیمه... صفحاتی
 و... در اثبات آن منتشر میکنند! نام این نحوه کار چیست؟ آیا زبانه
 خواهد بود اگر ما و دیگران شدیدترین الفاظ را در مقابل این دورویی بکار
 بریم؟ آیا مسئولین و نویسندگان نوشته‌های محاهدین این مسئله را چگونه
 توضیح میدهند؟ آیا آنها به اعضاء خود گفته بودند که چنین قولهای داده و
 چنین نامه‌هایی نوشته‌اند؟ حتی سر از تفییر ایدئولوژی؟

بهر حال جناح^(۱) اخیر اغلب در طی سخن دوم از دوران چهارم این سازمان،
 دیگر "بسط و تکامل" ایدئولوژیک را ظاهراً حدی به نهایت رسانده که نه
 اتحاد این شیوه‌ها را غیر محازم شمارد و نه توضیحی در مورد آنها را بقوا خود
 "فعلاً به کسی مربوط" میدانند. و امروز نیز که ۹ ماه از تاریخ نگارش آخرین

بقیه پاورقی شماره يك از صفحه قبل - و رفقای عرب کرده بودند!!
 ۱ - تاکید ما بر جناح، ضرورتاً محدودیت و ابهام خود را دارند چون ابهام گاه موجب
 تصور غلط‌آمیز میشود. آنچه میتوانیم بگوئیم اینست که "جناح" کمیته را در بر میگیرد که
 رقت انگیز است.

۲ - منظور خلبان ایرانی است که توسط انقلابیون عمان سرنگون و دستگیر شد. ما
 هنگام وقوع امر در محل بودیم و سپس جریان را از محل‌زندان اوتعقیب نمودیم و متن
 مصاحبه او را برای چاپ در نشریات ارسال کرده بودیم.

نامه ما به آنها و انتشار جزوه پیرامون . . . میگذرد هنوز این جناح يك
کلام در توضیح و جواب به آن سئوالات نگفته و ابراز زیر را در جواب برای قانع
کردن هواداران خود کافی می بیند :

" این جوابیه [منظور نامه چهارم است] . . . سر تا پیش ، هوجبگیری ،
دروغ ، افترا ، مغلطه کاری ، بند بازی ، عوامفریبی ، فحش و . . .
میباشد " (" ضمیمه . . . " ص ۵۴)

ابرازی از این قانع کننده تر ، توضیحی تر ، شرافتمندانه تر از جانب این
مجاهدین غیر ممکن بود . راحت و آسوده ! چرا سعی کنند که جواب دهند
که با هر حمله ای بر سوائی بیشتری بیار آید ؟ در يك جمله در جواب نامه ما
میگویند " سر تا پیش هوجبگیری ، دروغ ، افترا ، مغلطه کاری ، بند بازی ،
عوامفریبی ، فحش . . . میباشد و راحت میشوند . چه کند کسیکه جوابی ندارد ؟
بهر حال سلطه کامل این شیوه و بینش بر این سازمان اکنون امر
مستقر شده است . آنهایی که در سازمان مانده اند یا از همین قماشند و یا
تمکین کنندگانی هستند که در جناح های مادون فعلا به کارگزاری امور جناح
غالب مشغولند تا فرصت مناسب را بدست آورند . عده دیگری نیز که تحت تصور
ادامه مبارزه درونی و تصحیح سازمان ، باقی ماندند روز بروز بیشتر به نادرست
بودن این تصور واقف میشوند و " تکامل دهندگان " مارکسیسم را تنها تر میگذارند .
معهدا این متد کار تا هم امروز بشدت اعاقل میشود و به همین طریق تاکنون از انعکاس
انتقاداتی که عده ای از اعضا در مورد " بیانیه ایدئولوژیک . . ." (۱) ، مسائل حصار
جنبش ما " و مطالب دیگر داشته اند جلوگیری شده است . اما اکنون مدتی است که
کاربرد این شیوه از حدود سازمان فراتر رفته است . این متد ابتدا در
خاورمیانه بکار گرفته شد و اکنون در سطح سایر نقاط خارج از کشور دنبال
میشود .

۱ - احتمال دارد که مرکزیت با دیدن موج فزونی یا بنده انتقادات به این نوشته ها
مجبور شود بخشی از آنها در مورد بیانیه ایدئولوژیک را منتشر کند .

در طول یکسال و نیم گذشته، اتهامات و اباطیل مدعیان از طرف مسئولین این سازمان با نیروهای مختلف در منطقه مطرح شده است که براسستی همانطور که خود مجاهدین اظهار داشته‌اند در ابتدا برای آن سازمانها هم تکان دهنده بوده است. با این تفاوت که این تکان ناشی از احساس بی‌اعتدالی نسبت اتهام‌زندی بود که تا دیروز در معیت ما با آنها تعاس می‌گرفتند. موارد مکرراً احساس آنزجار مسئولین سازمانهای انقلابی منطقه بصورت ابراز تاسف از این که "جنبش ایران بدتر از جنبش فلسطین شده است" (۱)، "سقوط جنبش منطقه، گریبان جنبش ایران را هم گرفته است" (۲) و دیگر چیزی از مبارزه علیه شاه نمی‌بینیم، همه‌اش تعریف از خود است و تکذیب دیگران (۳) بیان شده است. کسانی که نوشته‌های مجاهدین را خوانده‌اند بخوبی می‌توانند حدس بزنند که انسانهایی که کتابچین می‌نویسند در هر خورد‌های شفاهی چه میکنند و چه میگویند. ولی خوشبختانه تا از این روش تنها کاری که برای آنها کرده افراد بیشتر آنها بوده است، آنان پس از این شکست تصمیم گرفته‌اند که ضربه نهائی را وارد آورند و مسئله را به سطح فحاشی‌های رکیک تحت عنوان "مبارزه در پهنه" (۱) اجتماع بکشانند. بدین ترتیب ورود پرشگون این سازمان به "پهنه اجتماع" آغاز میشود. و بالاخره پس از "ده سال مخفی‌کاری و چهار سال"، "مصر توده‌ای شدن مبارزه با انتشار" مسائل حاد جنبش ما" و ضمیمه آن (۱) و قطعاً ضحاک بعدی و بعدی) هبوط پرهیبت خود را اعلام میدارد. اما

۱- از مسئولین جناح مترقی جبهه خلق - فرماندهی عمومی این سازمان - پس از هجوم سوریه به لبنان و قسمت شد. قسمتی بر رهبری احمد جبرئیل از سوریه حمایت کردند و قسمتی دیگر شدیداً مقاومت و حمله کردند. و جناح رسماً و سازمان مجزا اعلام کرده اند جناح مترقی اکنون بنام جبهه آزاد بیخس فلسطین فعالیت میکند.

۲- از مسئولین جبهه خلق برای آزادی عمان

۳- از مسئولین جبهه خلق برای آزادی بحرین

"شما جهانی نازیبنده نشان دارید
 و بی پروا، آن را در هم می آمیزید
 انسان که در کابوس پیش می آید
 در گون از آرزوها
 واژگونه از ترس هاست"
 ای کابوسیان بیچاره
 شمارا چه شده است؟

و در این ماجرا بیچاره توده، توده های که یکی در و تن رهبر خود گمارد هاش بیک نیستش
 قلم، سازمانی را که پیش از پنج سال با آنها کار کرده است ظرف
یکماه از سطح "رفقای گرامی، درود ما را بپذیرید" به مقام و منزلت عده های
 "سوداگر موزی و ضد انقلابی" (!) می رسانند! و خم بامرو نیز نمی آورند.
 بیچاره توده ای، که هنوز از خم بیک مبارزه نگذشته،
 رهبران جنایه شهدای والائی را عوامفریبانه بدوش کشند تا پای بر جنازه
 شهدای والای دیگر بگذارند، و بخواهند بنام و اعتبار شهدای دیگران برای
 خود نام و اعتباری بهم بزنند.

این توده بیچاره اما، توده مردم ایران نیست، توده تحلیل رفته صفوف
 مجاهدین است که در بدر بد نبال "یاران جدید" میگردند غافل از اینکه تجارب
 ما با آنها و کاری که آنها پس از پنج سال همکاری با ما کردند برای همگان
 عبرت انگیز خواهد بود و هیچ انسان معتقدی از این مسائل بسهولت نخواهد
 گذشت. و اینرا نیز چاره ای نیست، چه گفته اند: خود کرده را تدبیر نیست!

